

صدای پای صبح می آید

دنیا اسکندرزاده*

سلام بر تو ای فلسطین!

سلام ای نگین قدس در بر انگشترت! ای خلقتگاه آدم! ای کرانه‌هایت ساحل کشتی نوح! ای مهد موسی و گهواره عیسی! ای قبله‌گاه اولین! ای معراجگاه رسول آخرین! ای طور سینا! ای مشهد شهود شهید! ای خار چشم اسرائیل! ای سرای دمیدن صور اسرافیل! ای سرزمین حماسه‌سرای طوفان الاقصی!

خداقوت ای نستوه‌ترین مبارز تاریخ! ای مظلوم‌ترین قصه معاصر اعصار! می‌دانم خسته‌ای. می‌دانم خنجر زهرآلود ستاره شش‌گوش صهیون، تنت را پاره‌پاره کرده. می‌دانم سبزی زیتون‌هایت به سرخی خون نشسته. می‌دانم بمب‌های خوشه‌ای، قامت خوشه‌های تاکستان‌هایت را خمیده، می‌دانم غم کبوتران بی‌بال و پر بی‌آشیانت دلت را شکسته، اما صبور باش. بغضت را نشکن و اشک‌هایت را برای شوق روز آزادی توشه بردار و بدان یکی از همین روزها، روزی که خیلی دور نیست، دنیا بالاخره از خواب گران بی‌تفاوتی بیدار خواهد شد و به خود خواهد آمد و به روی تو، این فرزند سال‌ها مهجورمانده‌اش، آغوش خواهد گشود و مادرانه، تن زخمی از سال‌ها مبارزه‌ات را تیمار خواهد کرد.

همین روزها تالو خورشید حقانیت تو، ستاره‌های دروغین اسرائیل را بی‌فروغ خواهد کرد. همین روزها نقشه مقدس فلسطین، عاری از هم‌زیستی اجباری با هر بیگانه‌ای، بر تارک کتاب‌های جغرافیای جهان خوش خواهد درخشید و پرچم زیباییت بر بام بلند مسجدالاقصی به اهتزاز درخواهد آمد. همین روزها دست‌های پاک مقاومت، رخت چرک‌مردۀ اشغال را بر تنت خواهد درید و جامه آزادی بر قامت رعنائت خواهد پوشاند. نگران نباش! صبوری کن ای همسایه غم و هم‌بالین درد! آن روز سپید، روزی که خیلی دور نیست، بالاخره از پس شب‌های سیاه می‌آید.

* دانشجوی، مرکز آموزش علمی کاربردی علوم و فنون علامه طبرسی؛ donyaeskandarzade84@gmail.com

بگذار خیال کنند انتفاضه را سر بریده‌اند. بگذار خیال کنند صدای غزه را با گلوله خاموش کرده‌اند. بگذار خیال کنند المعدانی را زیر آوار حیوانیتشان زنده‌به‌گور کرده‌اند. بگذار خام‌ها این دم آخر با خیال‌های خامشان خوش باشند. من و تو که می‌دانیم انتفاضه، زنده‌تر از همیشه در کالبد تاریخ فلسطین نفس می‌کشد. ما که می‌دانیم غزه از خون بی‌گناهان، رویین‌تن شده و دوباره و صدبار از میان سیم‌خاردهای محاصره جوانه خواهد زد و بر تنه کشور ریشه‌دار فلسطین گل خواهد کرد. من و تو که می‌دانیم شهدای المعدانی، شاهدان زنده مرگ رقت‌بار تل‌آویو خواهند بود.

پس تا آن روز، بمان ای سرزمین الهی! زنده بمان فلسطین! تو باید زنده بمانی. کافی است تو باشی تا آن‌ها نباشند. همین نفس‌های یک‌درمیان تو، نفس را در سینه دشمنان گره خواهد زد. مبدا خسته شوی! مبدا دل از طوفان مقاومت برکنی و دل به نسیم وعده‌های توخالی غرب هرجایی و عرب‌های بی‌رگ و در پی تسلیم خوش کنی. این‌ها ابلیسان هم‌پیاله شب‌نوش خون جوانان تواند. مبدا اجازه دهی سرخی خونشان را سیاهی امضاهای پوشالی توافق‌نامه‌های خالی از اعتبار، بی‌اعتبار کند! مبدا حتی یک وجب از خرابه‌هایت را به کولی‌های سرگردان یهود از همه‌جا رانده واگذار کنی! مبدا راهزنان بی‌سرزمین اسرائیل، نامت را ذره‌ذره از نقشه‌ها بریابند!

طاقت بیاور ای پاره تن اسلام! ظفر نزدیک است. صدای پای صبح می‌آید. گوش کن! می‌شنوی؟ این صدای غریو مهدی (عج) است که از حنجره نایش سید علی می‌خروشد و بشارت می‌دهد: «اسرائیل بیست‌وپنج سال آینده را نخواهد دید.»

قوی باش ای سرزمین قیام سنگ‌ها! هم‌آوا با صدای امامت، از گلولی تیرخوردهات بخوان سرود «جاء الحق و زهق الباطل» را، بلند و بُرنده و رسا، و ایمان بیاور به وعده حق خدا. مردانه و ثابت‌قدم پای میلی‌متر به میلی‌متر موجودیتت و قطره‌قطره خون پاک مردمت بایست و بدان که تو تنها نیستی. دست قهار خدا در دست خسته‌ت توست و سربازان حاج قاسم در ایران، دوش‌به‌دوشت ایستاده‌اند. یا علی بگو، دست بر زانو بگیر و بار دیگر به پا خیز. دست در دست خدا، سنگ‌هایت را بردار و دست‌هایت را مشت کن. انتفاضه هنوز تو را می‌خواند.